

برنامه هسته‌ای و امکان گفت‌وگوی استراتژیک میان ایران و آمریکا دکتر کیهان برزگر^۱

تاریخ دریافت: ۸۹/۲/۲۰

تاریخ پذیرش نهایی: ۸۹/۳/۱۶

فصلنامه آفاق امنیت/ دوره جدید - سال سوم / شماره ششم - بهار ۱۳۸۹

چکیده:

این پژوهش به بررسی زمینه‌های تئوریک و عملی امکان برقراری گفت‌وگوهای مستقیم و راهبردی بین ایران و آمریکا و آثار سیاسی-امنیتی آن بر منافع و امنیت ملی ایران می‌پردازد. دیدگاه غالب نزد نخبگان سیاسی حاکم در ایران و آمریکا این است که با وجود تضادهای عمیق ایدئولوژیک، سیاسی و راهبردی بین دو کشور در مسائل منطقه‌ای و جهانی و همچنین فقدان اجماع داخلی هرگونه گفت‌وگوی مستقیم و راهبردی بین دو طرف در شرایط فعلی ممکن نیست. نویسنده ضمن پذیرش این دیدگاه، معتقد است که در حال حاضر تضادهای ایدئولوژیک و راهبردی هم‌زمان بین دو کشور وجود دارد، با این حال، نقش تعارضات راهبردی پررنگ‌تر شده و به طور عملی میان طرفین جاری است. این تعارضات در عین حال که چالش‌های زیادی در روابط دو کشور به همراه داشته، ظرفیت‌های نزدیکی دو طرف را نیز دارد؛ به طوری که برای اولین بار زمینه‌های گفت‌وگوی مستقیم میان طرفین بعد عملی‌تری به خود گرفته است. برای مثال، نوع و ماهیت برنامه هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای است که در نهایت تهران و واشنگتن را در شرایط تقابل و جنگ یا تعامل و گفت‌وگو قرار می‌دهد. از نظر نویسنده، شرایط منطقه‌ای و وجود نیازهای متقابل راهبردی دو طرف را به سوی گزینه دوم یعنی تعامل رقابتی و راهبردی پیش می‌برد.

این پژوهش ضمن شناسایی زمینه‌های تاریخی و موضوعی امکان گفت‌وگوی استراتژیک به بررسی زمینه‌های لازم و نیز بایست‌ها و نبایست‌های ورود به گفت‌وگوی استراتژیک در حوزه منافع و امنیت ملی ایران می‌پردازد. نویسنده نتیجه می‌گیرد که تأکید بر منابع مستقل ملی و ایدئولوژیک در راهبرد سیاست خارجی ایران، سرانجام آمریکا را به پذیرش نقش منطقه‌ای ایران و ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک با جمهوری اسلامی مجبور خواهد کرد.

کلید واژه‌ها:

گفت‌وگوی استراتژیک، امنیت ملی، برنامه هسته‌ای ایران، ژئوپولیتیک خاورمیانه، ایدئولوژی، انقلاب اسلامی، روابط ایران و آمریکا



مقدمه

آیا امکان گفت‌وگویی مستقیم و راهبردی میان ایران و آمریکا وجود دارد؟ فرصت‌ها و چالش‌های آن برای امنیت و منافع ملی ایران چیست؟ دیدگاه غالب نزد متخصصان روابط ایران و آمریکا این است که ورود دو کشور به گفت‌وگوهای استراتژیک به دلیل وجود تضادهای عمیق ایدئولوژیک، سیاسی و راهبردی طرفین در مسائل منطقه‌ای و جهانی و نیز فقدان اجماع داخلی در سطح نخبگان سیاسی دو کشور امکان‌پذیر نیست. ریشه اصلی این عدم اجماع به بی‌اعتمادی عمیق دوجانبه بر می‌گردد که ناشی از طیف گسترده‌ای از مسائل و تضادهای سیاسی و ایدئولوژیک بین دو کشور است. این تضادها با بروز بحران ۲۰۰۳ عراق و حضور مستقیم آمریکا در خاورمیانه و آثار سیاسی-امنیتی آن بر منطقه و همچنین افزایش نقش منطقه‌ای ایران جنبه راهبردی نیز پیدا کرده است. در واقع، بی‌اعتمادی نزد طرف ایرانی به دنبال بروز بحران عراق و افغانستان و حضور گسترده نیروهای آمریکا در منطقه و آثار آن بر امنیت و منافع ملی ایران و نزد طرف آمریکایی به دنبال حضور فعال ایران در مسائل منطقه‌ای و همچنین فعالیت‌های هسته‌ای ایران و آثار آن بر امنیت و منافع ملی آمریکا افزایش یافته است.

سیاست‌های یکجانبه بوش در خاورمیانه موجب بروز بحران در منطقه و کشورهای عراق، افغانستان، لبنان و فلسطین شده و نقش و قدرت سنتی آمریکا را نزد دولت‌ها و ملت‌های منطقه به چالش کشیده است. این سیاست‌ها ناتوانی آمریکا را در حل بحران‌های منطقه‌ای آشکار کرد و به همان اندازه نقش قدرت منطقه‌ای رقیب یعنی ایران را در ایجاد بلوک‌بندی‌ها و ائتلاف‌های سیاسی افزایش داد. نتیجه این شد که دولت اوباما با شعار «تغییر»، گفت‌وگو و استفاده از قدرت هوشمند، سعی در حل و فصل مسائل آمریکا با ایران دارد. اهمیت این مسئله به حدی است که دولت اوباما مهم‌ترین چالش سیاست خارجی آمریکا را برخورد با مسئله ایران یا به عبارت صحیح‌تر «مهار ایران» (Nasr & Takeyh, 2008) اعلام کرد. از دیدگاه استراتژیست‌های آمریکایی، حفظ قدرت سنتی آمریکا در خاورمیانه منوط به مهار قدرت ایران است و این مسئله نیز بستگی مستقیم به مهار برنامه هسته‌ای ایران دارد. در راهبرد جدید اوباما، ایران به عنوان قدرتی منطقه‌ای پذیرفته می‌شود، اما مهار و مدیریت قدرت و نقش منطقه‌ای ایران به گونه‌ای به مسئله منافع و امنیت ملی آمریکا ارتباط می‌یابد و به هر نحو ممکن باید انجام شود.

در دوران اوباما، موضوع مهار ایران به سه شکل در حوزه‌های روشن‌فکری، دانشگاهی-پژوهشی و سیاست‌گذاری آمریکا مورد بحث قرار گرفته است:

نخست، مهار ایران از طریق گفت‌وگویی بدون پیش‌شرط؛ این راهبرد بخشی از سیاست «تغییر» اوباما در مبارزات انتخاباتی است که با هدف ضرورت گفت‌وگو با قدرت‌های دوست و رقیب در دنیا و همچنین خروج از یکجانبه‌گرایی بوش مطرح شد و با هدف دسترسی به اهداف جهانی، گفت‌وگو با همه و ضرورت مفهوم‌سازی جدید برای بازیابی قدرت از دست‌رفته جهانی آمریکا زمینه‌ساز تئوریک پیدا کرد. (Obama: 2007)

دوم، اعمال تحریم‌های سخت جدید در قالب شورای امنیت سازمان ملل و تحریم‌های یکجانبه برای مهار ایران؛ این راهبرد معتقد است که با اعمال تحریم‌های تنبیهی سخت، ایران سیاست هسته‌ای خود را تغییر خواهد داد و این شروعی برای مهار قدرت ایران خواهد بود. (Friedman, 2010) این راهبرد با تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ و تحریم‌های یکجانبه از جمله امضای تحریم بنزین توسط دولت اوباما، شکل عملیاتی نیز یافته است. (Haddick 2010)



اما دیدگاه سوم مهار ایران با ورود به گفت‌وگوهای راهبردی با ایران است. البته طرفداران این دیدگاه به دو دسته تقسیم می‌شوند: گروه اول، با نگاهی منفعت‌محورانه گفت‌وگوی استراتژیک را امری اجتناب‌ناپذیر برای مهار ایران می‌دانند. از دید این گروه، تأمین امنیت و منافع ملی آمریکا و حفظ برتری و هژمونی این کشور در خاورمیانه منوط به حل و فصل بحران‌های موجود در این منطقه هم‌چون عراق، افغانستان، فلسطین و لبنان است که ایران در آنها نقشی کلیدی دارد و بدون ایران به سرانجام نمی‌رسند. (Takeyh, 2006) چشم‌انداز برقراری ثبات در افغانستان و عراق هم‌چنان تیره و تاریک است، به خصوص که آمریکا برنامه‌ریزی کرده تا آگوست ۲۰۱۱ نیروهای نظامی خود را از عراق و افغانستان خارج کند. (Dreyfuss, Katcher, 2010 a) گروه دوم معتقدند آمریکا برای حفظ منافع راهبردی و بلندمدت خود در خاورمیانه چاره‌ای ندارد جز اینکه وارد گفت‌وگوی بدون پیش‌شرط و صادقانه با ایران شود (Flynt & Hillary Man Leverett, 2008) و با توجه به واقعیات موجود در خاورمیانه نقش منطقه‌ای ایران را بپذیرد. بر اساس این دیدگاه، سیاست‌های یکجانبه و جنگ‌طلبانه بوش در خاورمیانه، نقش آمریکا را در این منطقه تضعیف کرده و به قدرت‌های رقیب مانند چین و روسیه فضای راهبردی داده است تا به ایران نزدیک‌تر شوند و این مسئله در بلندمدت به ضرر آمریکا خواهد بود. بی‌تردید از میان راهبردهای یادشده، راهبرد «گفت‌وگوهای استراتژیک» طبق واقعیات سیاسی-امنیتی، اجتماعی و فرهنگی موجود منطقه و نیز خواسته‌های ایران قابلیت تحقق‌پذیری بیشتری دارد. سیاست خارجی ایران نیز که مبتنی بر نگاه راهبردی به تثبیت نقش و قدرت منطقه‌ای خود و به چالش کشیدن خواسته‌های هژمونیک آمریکا با راهبردهای مستقل ایدئولوژیک و سیاسی-امنیتی است، سرانجام آمریکا را مجبور به پذیرش جایگاه و نقش منطقه‌ای ایران خواهد کرد.

این پژوهش نگاهی به بررسی زمینه‌های تاریخی، مفهومی، نظری و کاربردی و هم‌چنین امکان گفت‌وگوهای راهبردی میان ایران و آمریکا دارد. این بررسی از نظر سیاست‌گذاری برای هر دو کشور درگیر بسیار حائز اهمیت است. بحث در زمینه خواسته‌های جمهوری اسلامی ایران در گفت‌وگویی استراتژیک و مستقیم هنوز در محافل داخلی به طور جدی باز نشده است. لذا در حوزه تصمیم‌گیری، تنظیم سیاست‌گذاری و چگونگی بسترسازی برای ورود به گفت‌وگوهای احتمالی آینده با آمریکا بسیار مهم به نظر می‌رسد. در طرف آمریکایی نیز نوعی سردرگمی در قبال منافع و اهداف راهبردی جمهوری اسلامی ایران در برخورد با آمریکا و هم‌چنین نوع عملکرد ایران در منطقه وجود دارد که خود بر اهمیت جنبه سیاست‌گذاری این بحث می‌افزاید. در طول سال‌های گذشته عدم فهم دقیق و صحیح آمریکا از مسائل سیاست و قدرت در ایران، تصمیم‌گیران واشنگتن را به سوی اتخاذ سیاست‌های نادرست از جمله افزایش تهدیدها و اعمال تحریم‌های اقتصادی و سیاسی علیه ایران هدایت کرده که نتیجه آنها جز ضرر و تعمیق بی‌اعتمادی بیشتر بین دو کشور نبوده است. آخرین نوع این اقدامات اتخاذ قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت و اعلام محدودیت‌های بانکی برای بعضی مقامات ارشد سیاسی- نظامی ایران بوده است.

این پژوهش در چهار بخش سازماندهی شده است: نخست، سابقه تاریخی و مفهومی گفت‌وگوهای استراتژیک یا اصطلاح غربی آن، «معامله بزرگ»، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در اینجا ضمن شناسایی مدل گفت‌وگوهای استراتژیک در تاریخ معاصر روابط بین‌الملل، نمونه موفق چنین گفت‌وگویی بین آمریکا و چین در دهه ۱۹۷۰ مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است. بخش دوم زمینه‌های تاریخی و موضوعی گفت‌وگوی استراتژیک میان ایران

و امریکا را به بحث می‌گذارد. در این بخش ضمن بررسی تاریخی و موضوعی، نقاط عطف گفت‌وگوهای استراتژیک بین ایران و امریکا، موضوع هسته‌ای به عنوان تنها و مهم‌ترین موضوع جاری که قابلیت هدایت دو طرف به سوی گفت‌وگوی استراتژیک را دارد، معرفی می‌شود. بخش سوم نیز به بررسی امکان گفت‌وگوی استراتژیک میان ایران و امریکا در وضع فعلی می‌پردازد. در این بخش نویسنده ضمن شناسایی متغیرهای تأثیرگذار برای ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک از جمله تضاد نقش‌های منطقه‌ای، وجود راهبردهای مستقل، برابری سیاسی، اجماع سیاسی نخبگان و خروج از مرحله تقابل و ضرورت ورود به تعامل، استدلال می‌کند که بازیگری منطقه‌ای ایران از جمله حضور فعال در مسائل سیاسی-امنیتی منطقه‌ای و وجود منافع مشترک بین ایران و امریکا در مسائل ژئوپولیتیک منطقه به گونه‌ای است که به ناچار امریکا را مجبور به ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک با ایران می‌کند. در نهایت در بخش چهارم بایست‌ها و نبایست‌های گفت‌وگوی مستقیم و راهبردی میان ایران و امریکا به بحث گذاشته می‌شود. در این قسمت بحث می‌شود که حفظ و افزایش ارزش راهبردی و تکیه بر منابع مستقل قدرت ملی و ایدئولوژیک در جمهوری اسلامی ایران، مهم‌ترین متغیر برای ورود به گفت‌وگوی استراتژیک ایران و امریکا و بالطبع منافع و امنیت ملی ایران است. هم‌چنین نویسنده با طرح بحث وجود «نیازهای راهبردی» و «اهداف صادقانه» نزد دو طرف، چالش‌ها و فرصت‌های ورود به مذاکرات راهبردی را به بحث می‌گذارد و در نهایت سعی در ارائه راهکارهای عملی در حوزه سیاست‌گذاری دارد.

گفت‌وگوی استراتژیک: سابقه تاریخی و مفهومی

بحث «گفت‌وگوی استراتژیک»^۱ که اصطلاح غربی آن «معامله بزرگ» نام دارد، به این معنی است که تمام مسائل موجود بین دو کشور هم‌زمان روی میز گذاشته شود و به صورت بسته‌ای جامع روی آنها توافق شود. (Flynt Leverret, 2008) این بحث اساساً در شرایط وجود روابطی تضادآمیز بین دو کشور معنی پیدا می‌کند و اینکه دو طرف خواهان حل مسائل راهبردی خود برای کاهش هزینه‌ها و مسئولیت‌های امنیت ملی خود از طریق دوست کردن یک رقیب یا یک دشمن می‌شوند. (Granville, 2010) سابقه تاریخی گفت‌وگوهای راهبردی بین دو کشور را می‌توان در گفت‌وگوهای نروژ و سوئد در آغاز ورود به قرن بیستم، اندونزی و مالزی در دهه ۱۹۶۰، آرژانتین و برزیل در دهه ۱۹۸۰ و مهم‌تر از همه روابط امریکا با چین در دهه ۱۹۷۰ جست‌وجو کرد. (Kupchan, 2010) مورد اخیر مهم‌ترین مدل گفت‌وگوی راهبردی در تاریخ روابط بین‌الملل معاصر است (Flynt & Hillary Man Leverett, 2008) و امریکایی‌ها در دوران ریچارد نیکسون وارد گفت‌وگوهای استراتژیک با دولت چین شدند. (Bur, 2004)

در مدل گفت‌وگوی مستقیم امریکا و چین وجود دو متغیر «نیاز متقابل راهبردی» و «اهداف صادقانه» از ورود به گفت‌وگوها بسیار مهم بودند. در مورد اصل اول، امریکا و چین نیاز داشتند که در آن مقطع زمانی یکدیگر را از حلقه دشمنان راهبردی خود حذف کنند. گشایش بین دو کشور نیز زمانی اتفاق افتاد که امریکا به عنوان قدرت برتر و پیروز جنگ جهانی دوم، به رغم به کارگیری تمام ابزارهای سیاسی، اقتصادی و حتی تهدیدهای نظامی طی یک ربع قرن نتوانست چین کمونیست را از صحنه رقابت سیاسی و ایدئولوژیک جهانی و منطقه‌ای حذف کند و به ناچار به این نتیجه رسید که برای کاهش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی

1 . Strategic Dialouge
2 . Grand Bargain



مربوط به منافع و امنیت ملی خود باید از طریق گفت‌وگوی مستقیم قدرت چین را مهار سازد. در کوتاه‌مدت، منطق گفت‌وگو با چین برای منافع آمریکا مربوط به وجود جنگ سرد و نیاز به متعادل کردن قدرت و نفوذ شوروی بود. از نظر نیکسون، اتحادی حتی نانوشته با چین به معنای خروج این کشور از فهرست دشمنان آمریکا و بالطبع آزادسازی انرژی آمریکا برای متعادل کردن قدرت شوروی بود (Friedman, 2010) اما در بلندمدت، نیکسون هدف راهبردی دیگری را هم مد نظر داشت و آن مهار قدرت چین در سال‌های آتی بود. (Flynt Leverett, 2008) اصل دوم در گفت‌وگوی مستقیم آمریکا و چین وجود اهداف صادقانه در ورود به گفت‌وگوها و تداوم آن بود. بدین منظور آمریکا نیاز داشت اقدامات عملی و با نیت صادقانه انجام دهد. لذا نیکسون در اقدامی صریح دست از حمایت گروه‌های مخالف دولت چین برداشت و به سازمان سیا دستور داد از دخالت در مسائل سیاسی تبت برحذر باشد. (Kupchan, 2010)

بنابراین، آمریکا و چین در برهه زمانی خاصی واقعیت و ضرورت پذیرش یکدیگر را درک کردند و برای مسائلی راهبردی و مرتبط با امنیت و منافع ملی خود وارد گفت‌وگو و تعامل شدند. در اینجا هدف اصلی تعامل به معنای دوست شدن دو کشور نبود، بلکه به معنای ورود به مرحله تعامل و رقابت سازنده بود. اکنون در سال ۲۰۱۰ چین و آمریکا هم‌چنان دو رقیب بزرگ جهانی هستند. برای آمریکایی‌ها مهم‌ترین مسأله در قرن جدید جلوگیری از قدرت نوظهور چین در دنیاست، زیرا چین تنها کشوری است که میزان رشد اقتصادی چشم‌گیری دارد و می‌تواند قدرت و برتری آمریکا را در دنیا به چالش بکشد. از این رو، روسیه دیگر مانند گذشته تنها رقیب اصلی آمریکا در دنیا محسوب می‌شود. روسیه برخلاف دوران جنگ سرد، قادر به حضور ایدئولوژیک و سیاسی در مناطق مختلف جهان نیست و اقتصادش توان لجستیک کردن قدرت نظامی و سیاسی این کشور را ندارد. اما چین با رشد اقتصادی بالا تنها کشوری است که توانمندی رقابت با آمریکا را در دنیا دارد.

نکته دیگر در گفت‌وگوی استراتژیک آمریکا و چین وجود راهبردهای مستقل سیاست خارجی و امنیت ملی دو کشور بود که به نوعی تهدیدی برای دیگری به حساب می‌آمد. چین و آمریکا در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به دلایل مربوط به «بازدارندگی» و رقابت ایدئولوژیک و سیاسی و در نهایت اجتناب‌ناپذیر بودن پذیرش نقش یکدیگر، وارد گفت‌وگوی مستقیم شدند. تصمیم نیکسون برای ورود به گفت‌وگوهای مستقیم زمانی اتفاق افتاد که چین برای ویتنامی‌هایی که در جنگ با آمریکا بودند، اسلحه ارسال کرد. هم‌چنین چین یک بلوک سیاسی-ایدئولوژیک کاملاً مستقل و ضد آمریکا در منطقه تشکیل داد که طرفداران جدی نزد دولت‌ها و ملت‌های منطقه داشت. تسلیحات اتمی آمریکا نیز از دیدگاه چین عنصری بازدارنده نبود، چون مائو، رهبر چین، در آن زمان اعلام کرده بود هیچ ترسی از کشته شدن چند میلیون چینی در مبارزه با «امپریالیسم» آمریکا ندارد. (Friedman, 2010)

بنابراین، آمریکا وقتی با چین وارد معامله شد که نتوانست این کشور را از صحنه رقابت سیاسی-امنیتی و ایدئولوژیک منطقه‌ای و جهانی حذف کند. لذا برای حفظ برتری راهبردی خود در جهان مجبور به مدیریت قدرت چین شد. طی دهه‌های گذشته راهبردهای سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا با هدف حفظ برتری راهبردی این کشور در جهان طراحی شده‌اند. تمرکز اصلی این راهبردها به خصوص در حوزه‌های سیاسی-امنیتی عمدتاً بر سه محور بوده است:

۱. مبارزه با افزایش نقش قدرت‌های نوظهور جهانی مثل چین؛
۲. حفظ هژمونی سنتی در خاورمیانه؛

۳. تقویت روابط فرآتلانتیک بین اروپا و آمریکا.

وظیفه اصلی متخصصان و نظریه پردازان روابط بین الملل در آمریکا نیز تقویت نظری و پشتیبانی از حفظ برتری آمریکا در جهان بوده است. برای مثال، نظریه «قدرت هوشمند» اجوزف نای به نوعی برای حفظ برتری آمریکا در قرن جدید طراحی شده است. این نظریه که بحث درباره به کارگیری آن (Nye, 2007) در راهبرد اوباما نیز مطرح شده، اساساً بر این اعتقاد است که جایگاه جهانی آمریکا به علت سیاست‌های جنگ طلبانه و یکجانبه بوش به چالش کشیده شده و لذا با راهبردی هوشمند و با استفاده هم‌زمان از قدرت نرم و سخت باید این جایگاه را بازگرداند.

منطق کاربرد این راهبرد این است که ماهیت مسائل جهانی به نوعی به مسائل امنیت بشری وصل شده است و برای همین، آمریکا به تنهایی قادر به حل و فصل تهدیدهای مربوط به امنیت و منافع ملی خود نیست. در چنین وضعی، آمریکا نیاز به بازتعریف راهبردهای امنیتی از طریق نزدیکی و پذیرش نقش بازیگران منطقه‌ای دوست و رقیب در حل بحران‌ها دارد. برای نمونه، بحران‌های منطقه‌ای در عراق، افغانستان، لبنان، فلسطین و... به گونه‌ای با رشد افراط‌گرایی در منطقه مرتبطاند و همان‌گونه که تجربه نشان داده است، آمریکا تنها با قدرت سخت و زور نظامی نمی‌تواند آنها را حل و فصل کند. هم‌چنین قدرت آمریکا در جهان محدود است و این کشور به تنهایی نمی‌تواند مسائل دنیا را حل و فصل کند. از این دیدگاه، بهترین راه‌حل این است که آمریکا با قدرت‌های منطقه‌ای و هم‌چنین قدرت‌های رقیب مثل چین و روسیه وارد گفت‌وگو شود.

با توجه به مدل گفت‌وگوی مستقیم چین و آمریکا، مفاهیم و متغیرهای ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک یا معامله بزرگ را می‌توان چنین برشمرد:

۱. بازی بین بازیگران رقیب جهانی یا منطقه‌ای است که قادر به حذف یکدیگر در مسائل مهم منطقه‌ای یا جهانی نیستند.

۲. بازیگران راهبردهای مستقل سیاست خارجی و امنیت ملی دارند. این ویژگی متعاقباً توان بازیگران را برای شکل‌دهی ائتلاف‌ها و اتحادها در سطح منطقه‌ای و جهانی افزایش می‌دهد.

۳. «برابری راهبردی سیاسی» در روابط دو بازیگر در حل و فصل مسأله‌ای راهبردی با تأثیرات منطقه‌ای و جهانی به وجود آید. دستیابی به شرایط برابر در مذاکرات سیاسی احتمال تداوم گفت‌وگوی مستقیم و راهبردی را افزایش می‌دهد.

۴. اجماع سیاسی نزد نخبگان سیاسی حاکم بر سر یک یا چند موضوع مهم ملی و راهبردی که مربوط به مسائل امنیت ملی و جایگاه منطقه‌ای کشورهاست، وجود داشته باشد.

۵. ضرورت گذار از مرحله تقابل و رسیدن به دوران تعامل بر مبنای برد-برد، یعنی بازی همکاری‌جویانه با هدف کسب رضایت نسبی؛ در اینجا تعامل به معنای دوست شدن نیست، بلکه به معنای رقابت است و اینکه بازیگران درگیر برای کاهش هزینه‌های امنیت ملی و خروج از خطر تنازع و جنگ با یکدیگر وارد گفت‌وگو می‌شوند.

زمینه‌های تاریخی و موضوعی گفت‌وگوی استراتژیک ایران و آمریکا

آیا ایران و آمریکا در شرایط ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک هستند؟ در حال حاضر، مشکل اصلی ایران و آمریکا وجود هم‌زمان تضادهای ایدئولوژیک و راهبردی است. انقلاب اسلامی ایران ماهیتی ایدئولوژیک داشت و به دنبال استقلال سیاسی از قدرت استکباری آمریکا بود که سابقه دخالت در امور داخلی ایران را به خصوص در اجرای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲



داشت که به تسخیر سفارت آمریکا انجامید. این تضادها با وقایع دیگری هم‌چون حمایت آمریکا از عراق در جنگ تحمیلی و اعمال تحریم‌های یکجانبه علیه جمهوری اسلامی ایران بر بی‌اعتمادی موجود افزود. با واقعه ۱۱ سپتامبر و بحران عراق و حضور مستقیم و تهدیدآمیز آمریکا در منطقه، نوعی تضاد راهبردی نیز به تعارضات ایدئولوژیک فی‌مابین اضافه شد. با اینکه جمهوری اسلامی ایران در جنگ افغانستان به آمریکا کمک کرد، جورج بوش و نئومحافظه‌کاران تندرو ایران را در «محور شرارت» قرار دادند و اساساً سیاست «تغییر رژیم» را در قبال ایران دنبال کردند. علت اتخاذ چنین سیاستی آن بود که ایالات متحده به خاورمیانه آمد و حکومت‌هایی را عوض و سعی کرد پایه‌های قدرت، نفوذ و تفکر ایدئولوژیک خود را در منطقه تثبیت کند. همین مسأله تضادی راهبردی با منافع و امنیت ملی ایران ایجاد می‌کرد. تحولات سیاسی-امنیتی پس از بحران عراق در ۲۰۰۳ نقش و نفوذ منطقه‌ای ایران را افزایش داد و ایران به قدرت و بازیگر مهم منطقه‌ای تبدیل شد. حال دیگر دو طرف فراتر از مسائل ایدئولوژیک برای تثبیت نقش‌های منطقه‌ای نیز مبارزه می‌کردند؛ با این تفاوت که در حال حاضر نقش تعارضات راهبردی پر رنگ‌تر شده و به طور عملی میان دو کشور جاری است. این تعارضات ضمن به همراه داشتن چالش‌های زیاد در روابط دو کشور، ظرفیت‌های نزدیکی دو طرف را نیز دارد؛ به طوری که برای اولین بار زمینه‌های گفت‌وگوی مستقیم میان طرفین بعد عملی‌تری به خود گرفته است.

از زمان وقوع انقلاب اسلامی ایران، نقاط عطف نزدیکی ایران و آمریکا تابع نیازی خاص، حس تهدید متقابل و ضرورت زمان بود، از این رو، تداوم راهبردی نداشت. با نگاهی اجمالی به اهداف رؤسای جمهور آمریکا در برخورد با ایران از زمان جیمی کارتر، رونالد ریگان، جورج بوش، بیل کلینتون، جورج دبلیو بوش و در نهایت باراک اوباما متوجه می‌شویم تا قبل از اوباما نوع موضوعات میان ایران و آمریکا، چالش راهبردی جدی برای منافع و امنیت ملی و جایگاه منطقه‌ای و جهانی آمریکا نبود. موضوع گفت‌وگوی مستقیم ایران و آمریکا در زمان کارتر، هم‌زمان با مسأله گروگان‌گیری و در اوج بی‌اعتمادی میان دو کشور اتفاق افتاد و زمانی که این نیاز خاص برطرف شد، مسأله تداوم گفت‌وگوها نیز مسکوت ماند. در زمان ریگان، نقطه عطف میان دو کشور مسأله ایران-کنترا (www.iran-far.com) بود که خود تابع نیازی خاص و بر اساس ضرورت زمان بود؛ به این ترتیب که ایران نیاز به تسلیحات در جنگ با عراق داشت و آمریکا نیز نیازمند نقش‌آفرینی ایران برای آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان بود. (Mu-ray, 2010: 51-53) در دوران بوش و جنگ اول خلیج فارس، آمریکا بر اساس ضرورت زمان نیاز به بی‌طرفی ایران در جنگ با رژیم بعثی داشت و ایران نیز با عمل‌گرایی کامل بی‌طرفی خود را در جنگ حفظ کرد. در زمان کلینتون بحث وجود تهدید فزاینده ایران برای منطقه و ضرورت مهار دوگانه ایران و عراق مطرح شد که این مسأله تحریم‌ها علیه ایران را به اوج رساند. (Fayazmanesh, 2008: 70-95) در زمان جورج دبلیو بوش نیز نیازی خاص و شرایط پس از حوادث ۱۱ سپتامبر، ایران و آمریکا را به هم نزدیک کرد. به علت نیاز آمریکا به جنگ با القاعده و تروریسم، دو کشور در افغانستان و عراق با یکدیگر همکاری کردند که حاصل آن کنفرانس بن و تشکیل دولت افغانستان جدید بود. (Zarif, 2007: 75, Milani, 2006: 246-247) در عراق نیز نیاز خاص برای مبارزه با ناامنی و منافع ژئوپولیتیک دو کشور را طی سه دوره مذاکره وارد گفت‌وگوی مستقیم کرد. (Barzegar, a 2008: 55-56) همه این همکاری‌ها تابع نیازی دو طرفه بود که در زمانی خاص اتفاق افتاد.

بین تمام رؤسای جمهور آمریکا نقطه عطف واقعی نزدیکی دو کشور در زمان ریاست‌جمهوری

باراک اوباما است که موضوعی راهبردی یعنی برنامه هسته‌ای ایران و ضرورت همکاری متقابل برای دسترسی به راه‌حلی پایدار زمینه‌های نزدیکی دو طرف را فراهم کرده است. ماهیت برنامه هسته‌ای در مقایسه با تمام فاکتورهای شکل گرفته میان دو کشور، کاملاً متفاوت است. برنامه هسته‌ای ایران از دید آمریکا، مسأله‌ای راهبردی است و همان‌گونه که امریکاییان اعلام کرده‌اند، ارتباط مستقیم با امنیت و منافع ملی آمریکا دارد. (Obama, 2009) آمریکا برای حفظ برتری خود در دنیا که عنصر اصلی حفظ تمدن امریکایی است، نیاز دارد که هژمونی خود را بر جریان‌های سیاسی-امنیتی موجود در خاورمیانه حفظ کند و دوام این برتری منوط به مهار و کنترل برنامه هسته‌ای ایران است. (Chomsky, 2010) از دید استراتژیست‌های امریکایی، یک ایران اتمی توازن قوا را به ضرر آمریکا و متحدان سنتی‌اش در منطقه، یعنی اعراب محافظه‌کار و اسرائیل به هم خواهد زد. (Barzegar, 2010,b) تحولات سیاسی-امنیتی ناشی از بحران عراق موجب تضعیف جایگاه جریان طرفدار غرب در منطقه شده است، از این رو، هدف اصلی آمریکا اعاده رهبری خود بر جریان میانه‌روی منطقه با هدف تقویت ائتلاف اعراب میانه‌رو و اسرائیل به منظور ورود به روند مذاکرات صلح بین اسرائیل و فلسطین است.

از دید ایران نیز برنامه هسته‌ای مسأله‌ای ژئواستراتژیک و ملی است که با هویت، مسائل ارزشی و پیشرفت کشور و جایگاه منطقه‌ای و جهانی آن ارتباط دارد و ایران هیچ‌گاه حاضر به چشم‌پوشی از حقوق مشروع خود نخواهد بود. (برزگر، ۸۹) از آغاز بحران هسته‌ای در سال ۲۰۰۳، آمریکا طرف اصلی درگیر خارجی در مخالفت با روند فعالیت‌های هسته‌ای ایران بوده و نقش‌سازی‌های این کشور تأثیری مهم در شکل‌گیری قطعنامه‌های ضد ایرانی در شورای امنیت سازمان ملل داشته است. آخرین نوع این قطعنامه‌ها نیز قطعنامه ۱۹۲۹ است که آمریکا با استفاده از ابزارها و مشوق‌های مالی-اقتصادی و سیاسی، بازیگران رقیبی همچون روسیه و چین را با خود همراه کرده و بر حلقه بلوک‌بندی‌های منطقه‌ای و جهانی ضد ایران افزوده است. (www.dw-world.de) همچنین آمریکا تنها نیروی نظامی خارجی است که توان عملیاتی و انگیزه لازم را برای ورود به جنگی متعارف با ایران در منطقه دارد. از این لحاظ، منطق ورود به گفت‌وگوی استراتژیک با آمریکا از یک سو به ضرورت دستیابی به راه‌حلی پایدار و خروج از تقابل نظامی احتمالی و از سوی دیگر به تلاش برای حل معضلات راهبردی و امنیتی موجود بین دو کشور در مسائل منطقه‌ای بر می‌گردد.

برنامه هسته‌ای ایران ضمن اینکه چالش‌های زیادی در روابط ایران و آمریکا ایجاد می‌کند، تنها موضوعی است که ظرفیت‌های لازم را برای ورود به گفت‌وگوی استراتژیک میان دو کشور با قابلیت دستیابی به راهکار عملی و کارساز دارد. از این رو، سایر موضوعات موجود بین طرفین از جمله مسائل ایدئولوژیک و مسائل منطقه‌ای همچون بحران‌های عراق، افغانستان و صلح اعراب و اسرائیل گرچه دارای اهمیت زیاد و باسابقه‌اند، ارزش راهبردی لازم را برای هدایت دو طرف به گفت‌وگوی مستقیم در شرایط برابر سیاسی ندارند. ماهیت این موضوعات به گونه‌ای است که دو کشور را از یکدیگر دور می‌کند، چون دو طرف راهبردهای متفاوتی از لحاظ ائتلاف‌های ایدئولوژیک و سیاسی-امنیتی منطقه‌ای دارند. به عبارت دیگر، نوع نگاه متفاوت به مسائل سیاسی-امنیتی منطقه‌ای و راه‌های مبارزه با زمینه‌های تنش و بی‌ثباتی در منطقه، دو طرف را از یکدیگر دور می‌سازد. برای مثال، جمهوری اسلامی ایران حضور پررنگ نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان، عراق و خلیج فارس را منشأ اصلی بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه می‌داند. برعکس، آمریکا افزایش نقش منطقه‌ای ایران را در این مناطق منبع عمده ناامنی در نظر می‌گیرد. چنین تضادی در نوع نگاه دو طرف درباره ریشه‌های تداوم ناامنی در افغانستان کاملاً مشهود است. در عراق نیز



ایران و آمریکا تنها کشورهایی هستند که بیشترین منافع مشترک را از لحاظ ژئوپولیتیک، ایجاد ثبات و تثبیت و حمایت از حکومتی شیعی و بسیاری مسائل دیگر دارند. با این حال، به رغم سه دور مذاکرات مستقیم نتوانستند به گفت‌وگوهای استراتژیک و مستقیم در عراق ادامه دهند. علت اصلی این بود که امریکایی‌ها می‌خواستند از نقش ایران برای مسائل روزمره و جلوگیری از فعالیت تروریست‌ها و به طور کلی، مسائل جزئی استفاده کنند. اما ایران می‌خواست درباره آینده مسائل منطقه‌ای در قالب نوع حکومت آینده عراق یا نوع ساختار سیاسی-امنیتی آینده منطقه بحث کند. (برزگر، ۸۷، a) به عبارت دیگر، راهبردهای سیاسی-امنیتی دو طرف متفاوت است و ماهیت این موضوعات دو طرف را از هم دور می‌کند. آنچه برای امریکایی‌ها در عراق افزایش امنیت ملی به حساب می‌آید - سیاست‌هایی مانند روی کار آوردن نخبگان سکولار شیعی، ایجاد ائتلاف سنی علیه ایران یا دخالت در انتخابات - برای ایران کاهش امنیت ملی محسوب می‌شود. مثال دیگر در مورد حزب‌الله لبنان است. امنیت ملی ایران حزب‌الله را به عنوان دوست در نظر می‌گیرد، در حالی که امریکایی‌ها حزب‌الله را گروهی تروریست می‌دانند. بنابراین، دیدگاه دو طرف از یکدیگر دور می‌شود. ایران و آمریکا در مسأله فلسطین، حزب‌الله و حماس نیز نمی‌توانند با دو دیدگاه و دو بلوک‌بندی مستقل به گفت‌وگو و همکاری بنشینند.

اما ماهیت برنامه هسته‌ای ایران به دلیل اتصال مستقیم با افکار عمومی جهان و هم‌چنین معادلات سیاسی-امنیتی منطقه‌ای، ایران و آمریکا را مجبور به ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک و تعامل رقابتی می‌کند. از آنجا که منطق برنامه هسته‌ای ایران طبق قراردادهای بین‌المللی از جمله قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) پذیرفته شده است، کشوری مثل آمریکا به راحتی نمی‌تواند صرفاً به بهانه غنی‌سازی اورانیوم با ایران وارد جنگ شود. در اینجا آمریکا برای شروع جنگ نیاز به مجوز شورای امنیت دارد و ایجاد اجماع در این شورا کار آسانی نیست، چون سایر کشورهای صاحب حق و تو مانند روسیه و چین خواهان جنگ با ایران نیستند و آمریکا هم در شرایط سال ۲۰۰۳ نیست که به تنهایی وارد جنگ با ایران شود. در وضع فعلی، آمریکا توان هدایت عملیات نظامی در جبهه سوم (پس از افغانستان و عراق) را ندارد و سیاست‌های اوپاما نیز عمدتاً بر مبنای کاربرد دیپلماسی برای حل مسائل سیاست خارجی امریکا است. عقب‌به‌زمان نیز با حفظ و پیشرفت «چرخه مستقل سوخت اتمی» در برنامه هسته‌ای ایران به ضرر آمریکا می‌چرخد. بنابراین، آمریکا مجبور است موضوع را به گونه‌ای مسالمت‌آمیز حل و فصل کند که به نفع دو طرف باشد. آمریکا باید انتخاب کند که در موضوع هسته‌ای ایران یا با ایران وارد جنگ شود یا این برنامه را در قالب تعامل رقابتی و راهبردی و یک بازی برد-برد حل و فصل کند. به نظر می‌رسد آمریکا مجبور به انتخاب راهکار دوم خواهد شد، زیرا ورود به جنگ خطرهایی برای منافع و امنیت ملی آمریکا در منطقه به دنبال خواهد داشت. علاوه بر این، اوپاما در داخل آمریکا به عنوان چهره‌ای مخالف جنگ شناخته می‌شود و افکار عمومی جهانی نیز دیگر موافق سیاست‌های جنگ‌طلبانه آمریکا نیست.

در اواخر دوران جورج بوش برنامه هسته‌ای ایران زمینه‌های نزدیکی دولت آمریکا به ایران را فراهم ساخت، اما بوش با «حکومتی ایدئولوژیک»، «بحث محور شرارت» و فشارهای شدید رابطه با ایران را آغاز کرده بود و دیگر نمی‌توانست در اواخر حکومت خود تمام راهبردهای سابق را زیر سؤال ببرد. بر این اساس تا لحظات آخر هم راهبرد به اصطلاح «تغییر رژیم»^۲ را در مورد ایران به کار برد. اما اوپاما به دلیل ضرورت بازنگری در سیاست خارجی آمریکا در جهان و خروج از یکجانبه‌گرایی بوش، مجبور به بازتعریف راهبردهای سیاست خارجی آمریکا



شد. در این خصوص تئوری قدرت هوشمند و مذاکره با قدرت‌های دوست یا رقیب برای حل معضلات جهانی و منطقه‌ای به خصوص در خاورمیانه مطرح شد. با مسأله هسته‌ای ایران برای اولین بار دولت‌مردان آمریکایی متوجه شدند که ایران به کارت راهبردی یعنی دسترسی به «چرخه غنی‌سازی مستقل سوخت هسته‌ای» دست یافته است که به کشورمان توان و انگیزه لازم را برای ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک می‌دهد. بدین ترتیب، برنامه هسته‌ای ایران نقش منطقه‌ای و حتی جهانی ایران را افزایش داد. این مسأله نه تنها توازن قوای سنتی را در خاورمیانه به هم می‌زند، بلکه چالشی جدی برای هژمونی سنتی قدرت‌های بزرگ است. این موضوع آمریکا را مجبور می‌کند که برای مهار ایران وارد گفت‌وگوهای استراتژیک با این کشور شود. بر همین اساس نشانه‌های نزدیکی دو کشور رو به افزایش است. با وجود تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت و نقش جدی دولت اوباما در اتخاذ تحریم‌های جدید چندجانبه و یکجانبه، ظرفیت‌های ورود به گفت‌وگوی مستقیم بین ایران و آمریکا هم‌چنان باقی است. طی ماه‌های اخیر سخن خصمانه دو طرف کم و حتی علایم مثبتی نمایان شده است. در آخرین نوع این علایم، آقای احمدی‌نژاد در همایش «ایرانیان مقیم خارج از کشور» آمادگی خود را برای گفت‌وگوی مستقیم با اوباما اعلام کرد. اوباما نیز با ادبیات محتاط خود به نوعی خواهان گفت‌وگو با ایران شد. البته سخنرانی آقای احمدی‌نژاد در مجمع عمومی سازمان ملل و به چالش کشیدن باور غالب در مورد شکل‌گیری حواث ۱۱ سپتامبر و نقش احتمالی برخی عناصر آمریکا در شکل‌دهی این حوادث در ظاهر تنش‌های دو طرف را عمیق‌تر کرده است. (احمدی‌نژاد، ۸۹) سفر اخیر آقای احمدی‌نژاد به لبنان و به چالش کشیدن سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا و رژیم اسرائیل نیز بر این تنش‌ها افزوده است. البته به اعتقاد نویسنده، تحولات فوق تأثیری در هدایت دو طرف به سوی گفت‌وگوی مستقیم نخواهد داشت که اساساً بر مبنای نیاز متقابل راهبردی است. حتی با افزایش نقش مستقل منطقه‌ای ایران از طریق جریان مقاومت می‌توان انتظار داشت که آمریکا تمایل بیشتری به گفت‌وگوی مستقیم با جمهوری اسلامی ایران داشته باشد.

امکان گفت‌وگوی استراتژیک میان ایران و آمریکا

اما شرایط و زمینه‌های گفت‌وگوی استراتژیک میان ایران و آمریکا تا چه اندازه فراهم است؟ طبق مدلی که ارائه شد، معمولاً گفت‌وگوی استراتژیک در شرایط «رقابت برای تثبیت نقش‌ها» اتفاق می‌افتد که در درجه اول، یک قدرت منطقه‌ای دارای ادعاهای منطقه‌ای است، نظم موجود را کاملاً قبول ندارد و سعی می‌کند آن را با در نظر گرفتن خواسته‌های ایدئولوژیک، سیاسی و امنیت ملی خود بازتعریف کند. در طول سال‌های گذشته تلاش‌های ایران و آمریکا برای تضعیف، انزوا و حذف نقش یکدیگر در بحران‌های عراق، افغانستان، لبنان و فلسطین بی‌نتیجه بوده است. این مسأله به موضوع تثبیت نقش‌ها ارتباط می‌یابد. (Barzegar, 2008, b) هیچ تردیدی نیست که روابط ایران و آمریکا مسائل ارزشی، ایدئولوژیک و گذشته‌های تلخ تاریخی، بی‌اعتمادی و مانند اینها را شامل می‌شود. اما مسأله تقویت و تثبیت نقش‌ها در خاورمیانه نیز بسیار حائز اهمیت است. ایران وقتی مدعی می‌شود که قدرتی منطقه‌ای است، طبیعتاً با بزرگ‌ترین قدرت فرامنطقه‌ای یعنی آمریکا به تعارض نقشی می‌رسد.

ایران و آمریکا بیشترین منافع مشترک را در عراق دارند که شامل مسائل ژئوپولیتیک، تثبیت و حمایت از حکومتی شیعی در عراق و بسیاری مسائل دیگر می‌شود، اما دو کشور به رغم برگزاری سه دور مذاکرات مستقیم در عراق نتوانستند به این مذاکرات ادامه دهند.



دلیل آن به تضاد راهبردی موجود و مسأله تثبیت نقش‌ها در منطقه مربوط است. همان‌گونه که بحث شد، سیاست‌های آمریکا در دوران جورج دبلیو. بوش در منطقه به نوعی دو کشور را وارد بازی باخت-باخت و تضاد راهبردی کرد. در نتیجه، آنچه برای آمریکا افزایش امنیت بود، هم‌زمان برای ایران کاهش امنیت تلقی می‌شد. لذا ایران به این باور رسید که برای به حداقل رساندن هزینه‌های امنیتی و سیاسی خود از یک سو و افزایش قدرت و نفوذ به منظور تثبیت نقش‌های سیاسی-امنیتی خود در منطقه با قدرت هژمون منطقه‌ای یعنی آمریکا وارد مذاکره و گفت‌وگوی مستقیم برای حل معضلات راهبردی از جمله برنامه هسته‌ای خود شود. در طرف دیگر، قدرت هژمون نیز به این نتیجه رسید که نمی‌تواند نقش رقیب قدرتمند منطقه‌ای خود یعنی ایران را حذف کند. لذا با واقعیات موجود کنار آمد و سعی کرد از طریق گفت‌وگو قدرت رقیب را کنترل کند. جمهوری اسلامی ایران بازیگری است که پایه‌های قدرت خود را تثبیت کرده و به دنبال نقش و قدرت منطقه‌ای است. توانمندی بالای اقتصادی، فرهنگی و ایدئولوژیک، ایران را نیازمند حضور فعال در مسائل منطقه‌ای و دستیابی به تعادل سیاسی-امنیتی در روابط با قدرت هژمون فرمانطقه‌ای یعنی آمریکا می‌سازد.

دوم، بازیگران دارای «راهبردهای مستقل» سیاست خارجی و امنیت ملی هستند که به آنها در شکل‌دهی ائتلاف‌های رقیب کمک می‌کند. ایران و آمریکا راهبردهای مستقل امنیت ملی در خلیج فارس و خاورمیانه دارند و از توان ائتلاف‌سازی‌های سیاسی-امنیتی و ایدئولوژیک رقیب یکدیگر برخوردارند. ایران در رهبری گروه‌های مقاومت حزب‌الله، حماس، گروه‌های شیعی در عراق و روابط دوستانه با سوریه، و آمریکا در خصوص رهبری بلوک اعراب محافظه‌کار و اسرائیل. راهبردهای مستقل جمهوری اسلامی ایران با نظم سیاسی-امنیتی موجود در منطقه در تضاد است. هم‌چنین ماهیت موضوعات مهم منطقه‌ای به گونه‌ای است که دو طرف را از هم دور می‌کند. آنچه برای آمریکایی‌ها در منطقه افزایش امنیت ملی به حساب می‌آید، از جمله سیاست‌هایی مانند روی کار آوردن نخبگان سکولار شیعی، ایجاد ائتلاف سنی علیه ایران و غیره هم‌زمان برای ایران کاهش امنیت ملی محسوب می‌شود و این به معنی بروز تضاد جدید راهبردی در روابط ایران و آمریکا است. مثال دیگر اینکه جمهوری اسلامی ایران حزب‌الله را به عنوان یک جریان سیاسی-ایدئولوژیک دوست و یک جنبش مقاومت در نظر می‌گیرد، در حالی که از دید آمریکا، حزب‌الله گروهی تروریستی است. بنابراین، دیدگاه دو طرف از هم دور می‌شود.

با وجود چنین جریان‌های سیاسی-ایدئولوژیک دوست و رقیب، آینده خاورمیانه متشکل از چهار بلوک قدرت خواهد بود. بازیگران اصلی عبارت‌اند از: رژیم صهیونیستی در غرب منطقه، ترکیه در شمال، جمهوری اسلامی ایران در شرق و عربستان سعودی به عنوان کشوری مدعی در جنوب منطقه. این چهار قدرت راهبردهای متفاوت امنیتی، نوع نگاه متفاوت به تأمین منافع ملی و در نهایت دیدگاه‌های متفاوت درباره حضور آمریکا در منطقه و برقراری روابط نزدیک با این کشور دارند. سؤال اینجاست که آمریکا چگونه می‌تواند قدرتی به نام جمهوری اسلامی ایران را بپذیرد و هم‌زمان به قدرتهای دوست و متحد سنتی دیگر درون منطقه پاسخگو باشد؟ عموماً تفکر راهبردی درون آمریکا بر این عقیده استوار است که پذیرش قدرت ایران به معنای بر هم خوردن توازن قوا درون خاورمیانه خواهد بود. اما برنامه هسته‌ای ایران با تأکید بر «چرخه مستقل سوخت هسته‌ای» دست‌کم توانسته است یک برابری سیاسی در گفت‌وگوهای بین ایران و آمریکا به وجود آورد.

سوم، نوعی «برابری سیاسی» در سطح مذاکرات بین دو بازیگر در حل و فصل یک یا چند



مسأله راهبردی به وجود می‌آید. از این لحاظ موضوع هسته‌های ایران نوعی برابری سیاسی در مذاکرات بین دو کشور به وجود آورده است. روند و تداوم مذاکرات از زمان آغاز بحران در سال ۲۰۰۲ و اصرار دو طرف بر تداوم آن از طریق ارائه بسته‌ها و پیشنهادهای مختلف نشان‌دهنده این امر است. اساساً ایجاد شرایط برابری در مذاکرات سیاسی، احتمال گفت‌وگوی مستقیم و راهبردی را به وجود می‌آورد که می‌توان از آن به عنوان برقراری «تعادل راهبردی سیاسی»^۱ در روابط دو بازیگر یاد کرد. چنین موقعیتی زمانی به وجود می‌آید که یک بازیگر منطقه‌ای توانایی بازیگری و چانه‌زنی خود را در سطح منطقه و موضوعات حساس سیاسی-امنیتی که تأثیرات جدی بر امنیت بین‌الملل دارد و قدرت هم‌مومن در آن از منافع حیاتی برخوردار است، افزایش دهد. جمهوری اسلامی ایران قبل از بحران عراق در تعادل راهبردی-سیاسی با امریکا قرار نداشت. البته ایران بازیگری منطقه‌ای بود، چون نوع موضوعاتی که با آنها روبه‌رو بود، از جمله صلح اعراب و اسرائیل، موضوعاتی حساس و مهم بودند و طبیعتاً تأثیر و نفوذ ایران بسیار زیاد بود.

اما شرایط و موقعیت منطقه‌ای و جهانی ایران پس از سال ۲۰۰۳ تغییر کرده است. سیاست حضور فعال ایران در مسائل منطقه‌ای و وصل کردن امنیت ایران به امنیت منطقه یک برتری راهبردی-سیاسی برای ایران به وجود آورد. (برزگر، ۸۸) جمهوری اسلامی ایران در چهار مرحله در افغانستان، عراق، لبنان و فلسطین با کاربرد سیاست‌های مستقل که درون منطقه طرفداران زیادی دارد، توانسته است با به کارگیری ترکیبی از کاربرد قدرت سخت و نرم اهمیت راهبردی خود را بالا ببرد. البته قدرت سخت ایران در مقایسه با قدرت نرم آن قابلیت عملیاتی بهتری دارد. قدرت سخت به معنای ائتلاف با احزاب و گروه‌های شیعی و گروه‌های سیاسی و دولت‌های طرفدار ایران است. چنین سیاستی نه تنها حضور فعال ایران در منطقه، بلکه اهمیت راهبردی و بازیگری کشورمان را در شرایطی که امریکا توان کنترل بحران عراق و افغانستان را نداشت، افزایش داد. بنابراین، شرایط تغییر کرده و ایران به موقعیت راهبردی درون منطقه دست یافته است.

چهارم، «اجماع نسبی سیاسی» نزد نخبگان سیاسی حاکم بر سر موضوع مهم ملی و راهبردی به منظور ورود به گفت‌وگوهای مستقیم به وجود می‌آید. نگاه غالب در غرب و ایران این است که اساساً ایران و امریکا نمی‌توانند وارد مذاکره شوند، چون گفت‌وگوی استراتژیک وقتی اتفاق می‌افتد که اجماع نخبگان سیاسی حاکم دو طرف بر موضوعی حساس یا موضوعات حساس وجود داشته باشد. بر اساس این دیدگاه، در حال حاضر اجماع داخلی در سطح نخبگان سیاسی در ایران و امریکا برای گفت‌وگوهای مستقیم وجود ندارد و ماهیت شکاف‌های درون قدرت و رقابت‌های داخلی دو کشور هم به گونه‌ای است که همواره جلوی آن را می‌گیرد. برای مثال، در دوران آقای خاتمی اصلاح‌طلبان خیلی سعی کردند با امریکا وارد مذاکره شوند اما عملاً این اتفاق نیفتاد، چون گروه‌های اصول‌گرای مخالف مانع بودند و اینک که آقای احمدی نژاد سعی می‌کند در برنامه هسته‌ای با امریکا وارد مذاکره شود، گروه‌های مخالف دولت وی اعم از اصول‌گرا یا اصلاح‌طلب راضی به انجام این کار نیستند. بنابراین، عدم اجماع و رقابت سیاسی داخلی اساساً نمی‌گذارد دو طرف وارد گفت‌وگوی مستقیم شوند.

اما برنامه هسته‌ای ایران و تأکید روی «حفظ چرخه مستقل سوخت هسته‌ای» به عنوان موضوعی راهبردی و ملی نوعی اجماع نسبی سیاسی نزد نخبگان حاکم دو کشور درباره ضرورت ورود به گفت‌وگوهای مستقیم به وجود آورده است. برنامه هسته‌ای یک موضوع راهبردی ملی



است که ظرفیت‌های لازم را برای ایجاد اجماع سیاسی در سطح نخبگان سیاسی-امنیتی حاکم برای ورود به گفت‌وگوهای مستقیم دارد. البته موضوعات دیگری نیز درون منطقه وجود دارند، اما به علت در چارچوب راهبرد امنیت و منافع ملی ایران نبودن، طبیعتاً اجماع نخبگان روی آنها با شک و تردید و تفاوت‌هایی همراه است. اما برنامه هسته‌ای به امنیت و منافع ملی برمی‌گردد و از حمایت افکار عمومی نیز برخوردار است. از این رو، توانسته بین تمام گروه‌های سیاسی داخلی نوعی حساسیت ملی به وجود آورد (کیهان نیوز، ۱۳۸۹) که خود شرایط ورود به گفت‌وگوهای مستقیم را در سطح سیاست داخلی فراهم می‌کند. در این اوضاع حتی مخالفان رفتن به سوی گفت‌وگو با آمریکا تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

پنجم، دو طرف از مرحله «تقابل به مرحله تعامل سازنده و رقابتی» می‌رسند و در تلاش برای یک بازی برد-برد راهبردی با هدف کسب رضایت نسبی هستند. از این لحاظ حساسیت و ماهیت برنامه هسته‌ای ایران به گونه‌ای است که ناچار دو طرف را به سوی تعامل رقابتی و راهبردی هدایت می‌کند. تداوم غنی‌سازی مستقل در خاک ایران و در مقابل، توقف این غنی‌سازی تاکنون به ترتیب خط قرمز سیاست‌های ایران و آمریکا بوده‌اند. دو کشور باید از بین تعامل کردن یا وارد جنگ شدن یکی را انتخاب کنند. شواهد نشان می‌دهد که دو طرف بیشتر خواهان تعامل هستند تا جنگ، اما با روش‌ها و تاکتیک‌های خاص خود. آمریکا هدف اصلی تحریم‌ها را برای شروع مذاکره از موضع قدرت یا به عبارت دیگر، ادامه دیپلماسی با ابزاری دیگر در نظر می‌گیرد. آمریکا معتقد است اعمال تحریم‌های هوشمند و تنبیهی سیاست هسته‌ای ایران را تغییر خواهد داد و دست غرب را در مذاکرات آینده بالا می‌برد. براساس دیدگاه غربی دیگر، تحریم‌های سخت حتی برای جلوگیری از جنگ احتمالی (به خصوص حمله اسرائیل) است. (www.dw_world.com) حتی برای تأثیرگذاری بیشتر، تحریم‌ها فراتر از شکل چندجانبه سازمان ملل باید با تحریم‌های تکمیلی یکجانبه دولت‌ها تداوم یابد. بر این اساس، دولت اوباما مصوبه تحریم بنزین توسط کنگره آمریکا را به تصویب رساند و چند کشور دیگر غربی نیز تحریم‌های جداگانه‌ای علیه ایران اعمال کرده‌اند. در مقابل، ایران بر سیاست محکم هسته‌ای خود برای مذاکره با دست بالا تأکید دارد.

وجود نیازهای راهبردی تنها جنبه‌ای از ضرورت ورود به گفت‌وگوهای مستقیم است. جنبه دیگر به وجود «اهداف صادقانه» نزد دو طرف برای ورود به گفت‌وگوهای مستقیم و راهبردی و تداوم آن برمی‌گردد. در مدل گفت‌وگوی مستقیم و احتمالی ایران و آمریکا به رغم وجود نیازهای راهبردی و همچنین فراهم بودن شرایط، فقدان «اهداف صادقانه» یا تصور آن در برداشته‌های دو طرف، مانع اصلی ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک بوده است. این مسأله به خصوص در رفتار و عملکرد آمریکا بیشتر مشهود است. به رغم تلاش اوباما برای ارائه چهره مثبت‌تری از رفتار و عملکرد آمریکا در قبال ایران، دوگانگی دولت وی در اعمال سیاست‌های تحریم یا تعامل، شک و تردید ایران را به وجود اهداف صادقانه آمریکا از ورود به گفت‌وگوی مستقیم افزایش داده است. اوباما هم‌زمان صحبت از گفت‌وگوهای مستقیم و فشار از طریق تحریم‌های جدید می‌کند و این مسأله با شرایط ورود به گفت‌وگوی مستقیم در تضاد است. حمایت آمریکا از مخالفان نظام جمهوری اسلامی ایران نیز بر شک و تردید نسبت به اهداف صادقانه آمریکا می‌افزاید. نتیجه آنکه ایران برای دفاع از خود به سیاست‌های مقابله به مثل روی می‌آورد و این مسأله خود دور باطل حس فقدان اهداف صادقانه و تهدید متقابل



را افزایش می‌دهد.

موضوع اهداف صادقانه در مورد گفت‌وگوی مستقیم ایران و آمریکا بیش از هر چیز به عدم اعتماد و شناخت دو طرف از سیستم تصمیم‌گیری در هیأت حاکمه دو کشور برمی‌گردد. برای جمهوری اسلامی ایران روشن نیست که آیا اوپاما واقعا قصد تغییر سیاست سنتی تقابلی آمریکا در قبال ایران را دارد یا خیر؟ برای همین باور غالب نزد نخبگان سیاسی حاکم ایران این است که آمریکا نمی‌خواهد و نمی‌تواند تصمیمی جدی بگیرد و هدفش از ورود به گفت‌وگوی مستقیم تنها تضعیف نقش نظام اسلامی از درون و در دنیای خارج عمدتا تحت تأثیر لابی اسرائیلی- صهیونیستی است. در طرف امریکایی نیز همین ابهام از مقاصد صادقانه ایران وجود دارد، به طوری که آمریکا نگران به ثمر نرسیدن مذاکرات مستقیم است. نمونه آن سر باز زدن ایران از تداوم مذاکرات بر سر تبادل اورانیوم در مذاکرات ژنو و وین در اکتبر ۲۰۰۹ است. (Dreyfuss, 2010 b) این مسأله از لحاظ مسائل قدرت داخلی آمریکا برای هر رئیس‌جمهوری امتیازی منفی به حساب می‌آید. به هر حال، آمریکا خاطره تلخ «ایران- کنتر» و تلاش ناموفق برای مذاکره مستقیم با ایران را فراموش نکرده است. اخیرا نامه‌نگاری‌های رؤسای جمهور دو کشور به نتیجه ملموسی نرسیده است. قصد صادقانه به ماهیت برنامه هسته‌ای ایران نیز مربوط می‌شود، به طوری که دو طرف به اهداف یکدیگر از ورود به گفت‌وگوی مستقیم اعتماد ندارند. ایران استدلال می‌کند که یک بار به غرب اعتماد کرد و غنی‌سازی را به طور موقت و داوطلبانه به مدت دو سال و نیم بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ متوقف ساخت، اما به نتایج ملموس دست نیافت. آمریکا نیز ریسک پذیرش غنی‌سازی مستقل در خاک ایران را به دلیل خطر به اصطلاح انحراف به تسلیحاتی شدن نمی‌پذیرد و استدلال می‌کند که هدف ایران از ورود به گفت‌وگوی مستقیم تنها خرید زمان است.

برای خروج از این وضعیت، دو طرف باید روی اهرم‌های پایین آوردن ریسک هزینه‌های تصمیم‌گیری سیاسی برای ورود به مذاکرات کار کنند و از تصور وجود تهدید و باخت در مذاکرات مستقیم خارج شوند. مذاکرات آتی هسته‌ای بین ایران و گروه ۵+۱ در نوامبر جاری می‌تواند شروع خوبی باشد. به هر حال، ایران با کارت «غنی‌سازی مستقل اورانیوم» دست بالا را در مذاکرات هسته‌ای دارد و نباید نگران باخت احتمالی در مذاکرات باشد. ایران می‌تواند اطمینان لازم را برای جدی بودن در تداوم مذاکرات و ثمربخش بودن مذاکرات مستقیم به آمریکا بدهد. این امر نیازمند حمایت تمام گروه‌های سیاسی داخلی از روند ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک با محوریت برنامه هسته‌ای و در سطح عالی دولت‌ها بر مبنای دیپلماسی باز است. دولت اوپاما هم باید ریسک سیاسی ورود به گفت‌وگوی مستقیم با ایران را بپذیرد. این کار در درجه اول نیازمند اقناع گروه‌های داخلی آمریکا و تغییر در نوع نگرش آنها در قبال برنامه هسته‌ای ایران است. از این رو، تفکیک بین مسأله انرژی هسته‌ای و مسأله تسلیحاتی و بازدارندگی در برنامه هسته‌ای ایران و خروج از تصور تهدید هسته‌ای ایران نقش مهمی دارد. از این طریق اوپاما می‌تواند اعتمادسازی لازم را نزد کنگره و افکار عمومی آمریکا به وجود آورد. در نهایت، هرچند مسائل ایران و آمریکا در گفت‌وگوی مستقیم احتمالی طیف وسیعی از موضوعات سیاسی- ایدئولوژیک و مسائل امنیت منطقه‌ای را شامل می‌شود، تنها برنامه هسته‌ای ایران ظرفیت‌های لازم را برای ورود به این گفت‌وگوها فراهم می‌کند. اما حرکت اولیه برای ورود به چنین گفت‌وگویی نیازمند اطمینان خاطر به وجود اهداف صادقانه از ورود به گفت‌وگوی مستقیم نزد هیأت حاکمه دو کشور است. (برزگر، ۸۹)



بایست‌ها و نبایست‌های گفت‌وگوی استراتژیک میان ایران و امریکا

بحث در زمینه ورود به گفت‌وگوهای راهبردی اساساً نیازمند استفاده از متغیرها و ویژگی‌هایی است. متغیر اول «حفظ و افزایش ارزش راهبردی» است. اگر کشوری بازیگری و ارزش راهبردی خود را در موضوعی از دست بدهد، بهتر است اصلاً وارد گفت‌وگوهای راهبردی نشود. در مورد گفت‌وگوهای استراتژیک ایران و امریکا، مهم‌ترین کارت راهبردی ایران تأکید بر «چرخه مستقل سوخت هسته‌ای» است و ایران تا زمان حل معضلات راهبردی خود با امریکا نباید به سادگی این موضوع را کنار بگذارد و آن را از دست بدهد. اگر امریکا طرف مقابل را از لحاظ نقش و ارزش راهبردی در موقعیت برابر سیاسی ارزیابی نکند، قطعاً وارد مذاکرات راهبردی نخواهد شد.

متغیر دوم «تأکید بر منابع مستقل قدرت ملی» است. جمهوری اسلامی ایران باید راهبردهای مستقل ملی و ایدئولوژیک خود را در منطقه به منظور حفظ توانایی بازدارندگی تقویت کند. از این رو، تقویت ائتلاف‌های منطقه‌ای با احزاب سیاسی و گروه‌ها و دولت‌های دوست درون منطقه ارزش راهبردی ایران را بالا می‌برد و به همان اندازه کشورمان را در هرگونه گفت‌وگوی راهبردی و مستقیم در دست بالا قرار می‌دهد. (برزگر، ۸۸) در این میان، تقویت اهرم ایدئولوژیک و روحیه مقاومت در سطح عامه مردم به عنوان اهرم پویای قدرت ملی باید در راهبردهای امنیت ملی ایران مورد توجه قرار گیرد. (مظفری، ۸۸) جمهوری اسلامی ایران هم دارای قدرت نرم (محمد فرهادی، ۸۶) و هم قدرت سخت است و همان‌گونه که بحث شد، تأکید بر قدرت سخت و هزینه کردن برای قدرت سخت که همان ائتلاف با احزاب و گروه‌های سیاسی دوست است، ارزش راهبردی بیشتری برای بازیگری ایران در منطقه دارد. قدرت نرم (حجازی و انعامی علمداری، ۸۷؛ علی لاریجانی، ۸۶) به درجه نفوذ در مردم و به هر حال با تفکرات و برداشت‌ها سر و کار دارد که ممکن است در منطقه و در محیط اطراف با تغییر نخبگان سیاسی و گرایش‌های عمومی در درازمدت تغییر کند.

متغیر سوم «حضور فعال در موضوعات و فضاهای راهبردی بین‌المللی» است. تمام موضوعات مهمی که ایران با آنها سروکار دارد، از جمله برنامه هسته‌ای، بحران‌های منطقه‌ای در عراق، افغانستان و فلسطین، مبارزه با تروریسم القاعده، خلع سلاح عمومی در منطقه و ... اهمیت جدی برای صلح و امنیت بین‌المللی دارند. هم‌زمان با افزایش پایه‌های قدرت ایران در سطح منطقه و جهان، نیاز به حضور فعال و با برنامه در صحنه‌های بین‌المللی با تکیه بر دیدگاه‌ها و راهبردهای مستقل ملی افزایش می‌یابد. این امر در مورد کشورهای دیگر که این ویژگی را دارند نیز صادق است. برای مثال، حضور ترکیه در مسائل منطقه‌ای و جهانی هم‌زمان با افزایش درجه قدرت این کشور در سطح منطقه‌ای و جهانی گسترش یافته است. ترکیه نسبت به تمام مسائل منطقه‌ای از جمله صلح اعراب و اسرائیل تا بحران افغانستان و عراق و بحران هسته‌ای ایران حساس است و سعی در حضور فعال در صحنه بین‌المللی برای حل و فصل آنها دارد. حضور فعال ایران در مسائل مهمی هم‌چون خلع سلاح جهانی، مبارزه با تروریسم القاعده‌ای، امنیت انرژی بین‌المللی و ... موجب افزایش توان بازیگری ایران می‌شود. از آغاز بحران در سال ۲۰۰۳ تا کنون شرایط بسیار متفاوت شده است. یک مثال مهم تحولات سیاسی عراق است که ایران باید با توجه به گرایش‌های موجود در فضای سیاسی- اجتماعی عراق، راهبرد خود را با هدف حفظ و تأمین منافع ملی خود بازتعریف کند.

متغیر چهارم به «بازتعریف روابط با قدرت‌های نوظهور منطقه‌ای و جهانی» مربوط می‌شود. بر این مبنا، نقش قدرت‌های منطقه‌ای هم‌چون ترکیه و برزیل که منافع خود را در



حد میانجی تعریف کرده‌اند، خواسته‌های هژمونیک ندارند و اتفاقاً اعتماد دو طرف درگیر را نیز هم‌زمان دارند، حائز اهمیت است. موقعیت این بازیگران در حال ظهور به گونه‌ای است که خواهان افزایش نقش بازیگری خود در سطوح منطقه‌ای و جهانی با تکیه بر راهبردهای مستقل ملی هستند. دیدگاه‌های آنها نیز طرفداران جدی در دنیا به خصوص نزد جنبش غیرمتعهدها و کشورهای در حال توسعه دارد. در واقع، اهمیت نقش آنها به ایجاد پلی بین خواسته‌های بازیگران طرفدار و مخالف نظم موجود است. به همین دلیل، بازیگرانی چون ایران در برنامه هسته‌ای خود به این بازیگران نوظهور اعتماد می‌کنند، چون آنها، برخلاف قدرت‌های بزرگ، منافع مشترکی با ایران در موضوعاتی هم‌چون خلع سلاح هسته‌ای، کاربرد صلح‌آمیز انرژی هسته‌ای، روند اقتصاد جهانی، و توسعه پایدار و مانند آن دارند.

بعضی از دیدگاه‌های غربی تأکید و اصرار دارند که ترکیه به عنوان قدرت نوظهور منطقه‌ای مرحله به مرحله جایگزین نقش ایران در خاورمیانه می‌شود. (Matthews and Dickey 2009:31-33) از این دیدگاه، ترکیه به طور هم‌زمان می‌تواند با تمام طرف‌های درگیر در منطقه از جمله با اسرائیل، امریکا و اعراب محافظه‌کار از یک سو، و ایران، سوریه، حماس و حزب‌الله از سوی دیگر، وارد گفت‌وگو شود و به ایفای نقش واسطه برای حل و فصل منازعات موجود در منطقه بپردازد. منطق این بحث در نگاه اول شاید صحیح به نظر برسد، اما باید توجه کرد که ماهیت و نوع ایفای نقش ایران و ترکیه در اساس با هم متفاوت‌اند. درست است که ترکیه بر راهبردهای مستقل خود تکیه دارد، در نهایت تنها در چارچوب تأمین نسبی منافع غرب و طرفداران منطقه‌ای آن می‌تواند گام بردارد. اما اهمیت نقش ایران در این است که درست در نقطه تضاد با بلوک‌بندی‌های میانه‌رو و طرفدار غرب در منطقه است. به همین دلیل، نقش ترکیه نمی‌تواند جایگزینی برای نقش ایران در معادلات سیاسی-امنیتی منطقه باشد. در بهترین حالت ترکیه می‌تواند مکمل نقش ایران باشد. (برزگر، ۸۷، b)

در نهایت، متغیر پنجم استفاده از «نقش بازیگران رقیب» در صحنه جهانی است. این امر به خصوص در مورد روسیه و چین حائز اهمیت است. هم‌چنین تداوم حضور این دو کشور در بعضی مسائل راهبردی به خصوص برنامه هسته‌ای ایران تا حدودی مورد نیاز است. در مورد روسیه، نیازهای ایران و روسیه در این مقطع، نیازهای راهبردی متقابل است. روس‌ها دارای منافع گسترده‌ای در نزدیکی با ایران هستند که شامل همکاری در حوزه تأمین امنیت انرژی و همکاری در حوزه گاز و مسائل مربوط به امنیت منطقه‌ای در افغانستان و قفقاز می‌شود. همکاری‌های نظامی و اقتصادی نیز منفعت دیگری است که روسیه از قبل همکاری با ایران به دست می‌آورد. فروش تسلیحات نظامی به ایران منفعت بزرگی برای روسیه محسوب می‌شود و حجم زیادی از منابع مالی-ارزی این کشور را تأمین می‌کند. در مقابل روسیه بازیگری راهبردی و دارای حق وتو در شورای امنیت است و ایران هم‌چنان دارای منافع در نزدیکی با روسیه در حوزه انرژی هسته‌ای و دسترسی به تسلیحات دفاعی پیشرفته است. (Flynt and Hillary Mann Leverett, 2010) در مجموع بازیگری راهبردی روسیه در راهبرد امنیت ملی ایران حتی می‌تواند فرصت‌ساز باشد، چون روسیه مجبور است در ملاحظات راهبردی خود، ایران و امریکا را هم‌زمان لحاظ کند.

چین نیز سعی در ایجاد تعادل میان منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت خود دارد. منافع کوتاه‌مدت این کشور در تأمین انرژی، گسترش روابط اقتصادی با ایران، حل مسالمت‌آمیز بحران هسته‌ای ایران و پایین آوردن خطر بروز جنگ در منطقه است (Walt, 2010, a, b) در بلندمدت نیز چین خواهان روابط خوب در چارچوب نظم موجود با امریکا و غرب به خصوص



در زمینه حفظ جایگاه سنتی موجود در شورای امنیت است. (Barzegar, 2010 a) در این راستا، نقطه تأمین منافع چین به گونه‌ای است که منافع ایران هم در آنجا تأمین می‌شود. به عبارت دیگر، چین به گونه‌ای عمل می‌کند که منافعی که منافعش به خطر نیفتد و منافع ایران هم به شدت به خطر نیفتد. موافقت چین برای تصویب قطعنامه ۱۹۲۹ در همین راستاست. یعنی از شدت آن کم و تحریم بنزین را مستثنی کرد. از این لحاظ هر چند چین راه‌حلی کوتاه‌مدت از نظر راهبردی برای ایران است، حفظ این کشور در راهبرد سیاست خارجی ایران برای ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک امری ضروری است، چون ایران از طریق چین می‌تواند آثار تحریم‌ها را کم کند. برای مثال، چین به تازگی اعلام کرده است که به تحریم‌های یکجانبه آمریکا علیه ایران توجهی نمی‌کند و به صدور بنزین به ایران ادامه می‌دهد. (Richter, 2010)

نتیجه‌گیری

در این پژوهش درباره زمینه‌های تاریخی و مفهومی و درجه امکان‌پذیری گفت‌وگوی استراتژیک بین ایران و آمریکا و آثار آن بر منافع و امنیت ملی ایران بحث شد. هم‌چنین بررسی شد تنها موضوعی که قابلیت ایجاد گفت‌وگوی استراتژیک بین ایران و آمریکا را دارد یک موضوع راهبردی و مربوط به منافع و امنیت ملی است و اینکه از میان تمام موضوعات جاری میان ایران و آمریکا، تنها برنامه هسته‌ای ایران قابلیت ورود به گفت‌وگوی مستقیم و راهبردی بین دو طرف را دارد. از این رو، گفت‌وگوی راهبردی الزاماً به معنای برقراری دوستی میان ایران و آمریکا یعنی قدرتی منطقه‌ای و قدرتی جهانی نیست؛ چنان که گفت‌وگوی استراتژیک آمریکا با چین در دوران نیکسون به معنای دوستی بین این دو کشور نبود و رقابت‌های منطقه‌ای و جهانی آنها هم‌چنان تا به امروز استمرار یافته است. هدف ایران از گفت‌وگوی استراتژیک پذیرش برنامه صلح‌آمیز هسته‌ای کشور و تثبیت نقش منطقه‌ای و جهانی ایران توسط آمریکا است. در مقابل، هدف آمریکا از این گفت‌وگو مهار و مدیریت قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایران، به خصوص مهار برنامه هسته‌ای ایران و جلوگیری از احتمال تسلیحاتی شدن آن از طریق پذیرش نقش منطقه‌ای ایران است. آمریکا به این نتیجه رسیده است که چون توان حذف ایران را در منطقه ندارد، باید قدرت این کشور را در منطقه به نوعی مدیریت کند تا منافعی که به خطر نیفتد. از این رو، هدف دولت‌های بوش و اوباما همان حفظ برتری و رهبری آمریکا در خاورمیانه از طریق مهار ایران، اما به دو شیوه متفاوت استفاده از زور و گفت‌وگوست. نوع قواعد بازی بین ایران و آمریکا در چارچوب گفت‌وگوی استراتژیک باید مبتنی بر تعامل رقابتی باشد. ایران و آمریکا پس از بحران‌های افغانستان و عراق و هم‌چنین با موضوع هسته‌ای وارد نوعی شرایط تعادل راهبردی-سیاسی شده‌اند که شرایط را برای ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک برای اولین بار پس از وقوع انقلاب اسلامی ایران فراهم کرده است. بنابراین، گفت‌وگوهای احتمالی آینده حتماً باید در شرایط برابر سیاسی انجام گیرد. در نهایت مهم‌ترین موضوع در گفت‌وگوی استراتژیک که از بایسته‌های جدی ایران در گفت‌وگو با آمریکا است، حفظ ارزش راهبردی و تأکید بر کارت راهبردی ایران در حفظ «چرخه مستقل سوخت هسته‌ای» در برنامه هسته‌ای ایران است.

در سال‌های اخیر، ایران و آمریکا چند قدم به سوی گفت‌وگوهای استراتژیک نزدیک شده‌اند. هر چند سیاست‌های دولت‌های آقای احمدی نژاد و اوباما در این خصوص نقش داشت، اما عنصر و شرایط زمانی و ورود مسأله‌ای راهبردی به روابط دو کشور، یعنی موضوع

هسته‌ای باعث شد که ایران و آمریکا برای اولین بار به سوی گفت‌وگوی واقعی و کارساز بروند و این روند همچنان ادامه دارد. در ایران برنامه هسته‌ای به عنوان یک موضوع راهبردی ملی و موضوع مورد اجماع داخلی در سطح نخبگان - با تأکید روی «حفظ چرخه مستقل سوخت هسته‌ای» - شرایط را برای ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک فراهم کرده است. در آمریکا نیز برنامه هسته‌ای ایران به عنوان مهم‌ترین چالش سیاست خارجی این کشور اعلام شده است. در واقع، برنامه هسته‌ای ایران به گونه‌ای است که ایران و آمریکا را مجبور به انتخاب یکی از دو راهبرد تقابل یا تعامل می‌کند. شواهد نشان می‌دهد که دو طرف در نهایت به راهبرد دوم روی خواهند آورد. البته در این میان پارادوکس تحریم‌های جدید چندجانبه سازمان ملل و تحریم‌های یکجانبه آمریکا و اتحادیه اروپا نیز مطرح است. اما باید توجه کرد که این تحریم‌ها با هدف ادامه دیپلماسی با روش دیگر اتخاذ شده‌اند. آمریکا به خوبی می‌داند که تحریم‌های جدید از جمله قطعنامه ۱۹۲۹ شورای امنیت و اعلام محدودیت‌های بانکی برای بعضی مقامات ارشد سیاسی - نظامی ایران، سیاست هسته‌ای ایران را تغییر نمی‌دهد، اما انتظار دارد تحریم‌ها بتواند دست آمریکا را در مذاکرات احتمالی آینده بالا ببرد و ایران را به میز مذاکره با پذیرش شرایط غرب بکشاند. آمریکا در طول تاریخ خود با هیچ کشوری وارد گفت‌وگوهای استراتژیک نشد مگر آنکه احساس کرد کشور طرف مقابل توان بلوک‌بندی و تأثیرگذاری مستقل و به چالش کشیدن نقش آمریکا را در یک منطقه دارد. برنامه هسته‌ای ایران ضمن اینکه چالش‌های جدی در روابط ایران و آمریکا ایجاد کرده، همچنان تنها موضوعی است که می‌تواند دو کشور را وارد گفت‌وگوهای راهبردی کند.



- احمدی نژاد، محمود، (۱۳۸۹)، «سخنرانی در شصت و پنجمین مجمع عمومی سازمان ملل»، پایگاه اطلاع رسانی ریاست جمهوری، مهر.
- احمدی نژاد، محمود، (۱۳۸۹)، «سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد»، پایگاه اطلاع رسانی ریاست جمهوری، مهر.
- برزگر، کیهان، (۱۳۸۷، a)، ایران، عراق جدید و نظام سیاسی-امنیتی خلیج فارس، پژوهش‌های سیاست خارجی مرکز تحقیقات راهبردی مجمع تشخیص مصلحت نظام.
- برزگر، کیهان، (b۱۳۸۷)، «روابط راهبردی ایران و ترکیه»، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات راهبردی خاورمیانه، ۲۹ اسفند.
- برزگر، کیهان، (۱۳۸۸)، «منطقه‌گرایی در سیاست خارجی ایران»، مطالعات اوراسیای مرکزی، س ۲، ش ۵، زمستان.
- برزگر، کیهان، (۱۳۸۹)، «چالش ایران و آمریکا برای ورود به گفت‌وگوهای استراتژیک»، دیپلماسی ایرانی، ۱۸ مرداد.
- برزگر، کیهان، (۱۳۸۹)، «نقطه عطف روابط ایران و آمریکا در دولت اوباما»، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات راهبردی خاورمیانه، ۲۸ تیر.
- حجازی، سیدحسین و سهراب انعامی علمداری، (۱۳۸۷)، «ظرفیت‌های قدرت نرم ج.ا.ا. در مقابله با تهدیدات نرم آمریکا»، گزارش جمهور، مرکز پژوهش و اسناد ریاست جمهوری، ش ۲۶ - ۲۷، فروردین.
- لاریجانی، علی، (۱۳۸۶)، «همایش بسیج و قدرت نرم»، ۲۶ آذر.
- فرهادی، محمد، (۱۳۸۶)، «قدرت نرم جمهوری اسلامی»، «همایش بسیج و قدرت نرم»، ۲۶ آذر، در: www.sobhesadegh.ir/1386/0337/M05.HTM
- کیهان نیوز، ۸۹/۴/۸ در: <http://www.kayhannews.ir/890408/2.HTM>
- مظفری، علی، (۱۳۸۸)، «نقش ایدئولوژی در سیاست خارجی ایران»، بنیاد مطالعات ایران، س ۲۵، ش ۳، پاییز.

- Barzegar, Kayhan, (2008), «Iran Foreign Policy in Post-invasion Iraq», *Middle East Policy*, Vol. XV, No. 4, Winter.
- Barzegar, Kayhan, (2008), «Obama and Iran: Grand Bargain on Roles», Belfer Center for Science and International Affairs, December 8.
- Barzegar, Kayhan, (2010), «Balance of Power in Persian Gulf: An Iranian View», *Middle East Policy*, Vol. XVII, No. 3, Fall.
- Barzegar, Kayhan, (2010), «Being Smart with Smart Power: Why Should Washington Accept the Tehran Nuclear Declaration», The Belfer Center for Science and International Affairs, Harvard University, June 9.
- Bur, William, (2004), «New Documentary Reveals Secret U.S., Chinese Diplomacy Behind Nixon's Trip», The National Security Archive, December.
- Chomsky, Noam, (2010), «The Iranian Threat», June 29, <http://www.zcommunications.org/the-iranian-threat-by-noam-chomsky>

- Dreyfuss ,Robert, (2010) **“Obama, Iran and Iraq”**, The Nation, March 5; Katcher, Ben, (2010), **“Iran Needs a US-Iran Deal”**, www.raceforiran, March 5.
- Dreyfuss, Robert, (2010), **“Iran Sanctions: Not Just Useless but Counterproductive”**, The Nation, June 9.
- Fayazmanesh, Sasan, (2008), **The United States and Iran**, New York: Routledge.
- Friedman, George, (2010), **“Thinking About Unthinkable: A U.S.-Iranian Deal”**, Stratford Global Intelligence, March 1.
- Granville, Jean, (2010), **“Lowering Expectations for a Deal with Iran”**, Frum Forum, March 4.
- Kupchan, Charles A, (2010), **“Enemies Into Friends”**, Foreign Affairs, March/April.
- Leverett Flynt & Hillary Man (2008), **“The Grand Bargain”**, Washington Monthly, September-December
- Levertt, Flynt, (2008), **“Time for a U.S.-Iranian Grand Bargain”**, New America Foundation, October 7.
- Leverett, Flynt & Hillary Mann, (2010), **“Medvedev Meets Obama: Russia-Iran Relations Should be Re-examined”**, www.raceforiran, June 24.
- Murray, Donette, (2010), **US Foreign Policy and Iran**, New York: Routledge.
- Matthews, Owen & Dickey, Christopher, (2009), **“Triumph of the Turks”**, Newsweek, December 7.
- Nasr, Vali & Takeyh, Ray, (2008), **“The Costs of Containing Iran”**, Foreign Affairs, January/February.
- Nye, Joseph (2007), **“Smart Power”**, Huffington Post, November 29.
- Obama, Barack, (2007), **“Renewing American Leadership”**, Foreign Affairs, July/August.
- Richter, Paul (2010), **“U.S. and EU Fail to Isolate Iran”**, Los Angeles Times, August 8.
- Takeyh, Ray (2006), **“Hidden Iran, Paradox and Power in the Islamic Republic”**, Council on Foreign Relations, October.
- Walt, Stephen, (2010), **“The Sanctions Paradox”**, Foreign Policy, April 21, also **“I will Believe it, When I See it”**, Foreign Policy, April 13.
- Zarif, Mohammad Javad, (2007), **“Tackling the Iran-U.S. Crisis: The Need for a Paradigm Shift”**, Journal of International Affairs, Spring/Summer, Vol. 60, No. 2.
- Milani, Mohsen, (2006), **“Iran’s Policy Towards Afghanistan”**, Middle East Journal, Vol. 60, No. 2, Spring.
- <http://www.siasatrooz.ir/CNewsRDetail.aspx?QSCNDId=43614&QSDNId=593>
- <http://www.iran-far.com/showthread.php?p=646806>
- <http://www.dw-world.de/dw/article/0,5247513,00.html> 15/02/2010
- <http://www.dw-world.de> 26/8/2009

